

## تزهایی در باره ی جنبش اعتراضی در ایران چندگانگی، اصلاح طلبی و آرمانشهری ممکن

« جامعه ی واحد وجود ندارد. طرح جامعه چون  
کلیتی واحد بدین معناست که از ابتدا آن را، چون  
سیاست، زیر سلطه ی قدرت می اندیشیم.» (\*)  
« آزادی، اما نه فقط آزادی منفی، آزادی از  
چیزی، نسبت به چیزی دیگر، بلکه آزادی مثبت،  
آزادی برای هدفی» (\*\*)

در این نوشتار، برخی شاخص های جنبش اعتراضی پس از ۲۲ خرداد را به صورت ارایه ی تزهایی در نشانه های اساسی مورد تأمل قرار می دهیم. جنبشی اجتماعی که در افکار عمومی بسیاری آن را «جنبش سبز» می نامند. به سیاق نامگذاری های رنگی که امروزه در جنبش ها و فعالیت های سیاسی و حزبی مرسوم شده اند. ما نیز در این جا، بدون تعصب ویژه ای نسبت به رنگ خاصی، آن هم در حوزه ی سیاست، گاهی از جنبش جاری بدین عنوان نام می بریم. با این ملاحظه ی اساسی که واقعیت روز افزون آشکار جنبش اعتراضی کنونی نمایان گر خصلت رنگارنگ و پلورالیست آن است.

در این جُستار، به طرح توانایی ها و ناتوانی ها، کاستی ها و تضاد های جنبش سبز از نگاه و موضعی خاص می پردازیم. از نگاهی جمهوری خواهانه، دموکراتیک و لائیک و در ادامه ی مسیر آن، از بینش چپ دیگر و سوسیالیسم آزادی خواه در گسست از چپ سنتی و سوسیالیسم تمامت خواه (توتالیتز). هم چنین از موضع هم راهی و هم بستگی با جنبشی که ما خود را بخشی از آن می دانیم. در راه جمهوری، دموکراتیسم و آزادی خواهی. اما این هم بستگی، انتقادی است. یعنی همراه با نقد، مبارزه و چالش سیاسی و نظری است. در هر جا که اندیشه ی مستقل و بالغ - یعنی بدون سرپرست و قیم به گفته ی کانت - امر پرسش گری و نقد را جایز شمارد.

می دانیم که اپوزیسیون سیاسی ایران، بویژه در خارج از کشور، در احکام و ادعاهای فراوانش، کمتر اتکا و استناد به کار میدانی و جامعه شناسی سیاسی می کند. همواره در تبلیغات سیاسی، جای اظهار نظر بر مبنای تحقیق و بررسی اجتماعی، اگر نه به طور کامل اما به صورت بارز و فاحش، خالی است. از این رو، به جای تحلیل مشخص از واقعیت و شرایط مشخص بر اساس داده های عینی و مشخص، به وفور ما با شعار، لفاظی تبلیغاتی و تفسیر ذهنی و یکجانبه رو به رو می شویم. گفتار کنونی نیز، به دلیل فقدان پژوهش در مورد جنبش اخیر و یا در صورت وجود تحقیقاتی در این باره، به دلیل عدم دست رسی نگارنده به آن ها، میرا از چنین کمبود و ایرادی نیست. اما کوشش من در این جا، بر خلاف برخی سخن پرازی های کم و بیش رایج نزد سیاست ورزان حرفه ای، این است که تا حد ممکن از اعلام احکام مطلق و قطعی و آینده نگری بر اساس اوهام و آرزوی فردی اجتناب ورزم.

در یک کلام، تلاش من در این جا این است که پاره ای از جوانب چندگانه و متضاد رویداد پس از ۲۲ خرداد را بی اندیشم. برخی مسایل یا پروبلما تیک های آن را مطرح کنم. به بیان دیگر، مسیر هایی را برای تجزیه و تحلیل و موضع گیری از نگاهی که نام برده شد، ترسیم کنم. مسیرهایی ممکن و قابل ارزش برای شرط بندی که همانا مبارزه ی نظری و عملی برای تغییر و دگرگون کردن وضع موجود در نامسلمی و نامحتومی نتایج و سرنوشت آن است. راه های جنگلی که در ضمن می توانند (با وام گرفتن مقوله از هایدگر) به هیچ جا نینجامند و ما از هم اکنون احتمال ناکامی آن را در تلاش امید وارانانه ی خود جای می دهیم. تکرار می کنیم:

در تلاش امید وارانانه! چه، بدون آن، بدون امید و آرمانشهری (آتوپیا) و در نتیجه بدون مبارزه در جهت تحقق آن‌ها، عمل سیاسی و «سیاست»، در مفهوم آرنتی آن، بی «معنا» می‌شوند.

**۱- اختلاف بزرگ، توهم بزرگ.** جنبش سبز، در آغاز، شکل اعتراض بخش‌هایی از افشار مردم به آن چیزی است که در «انتخابات» غیر آزاد و ضد دموکراتیک ریاست جمهوری، تقلب بزرگ نامیده‌اند. بخش قابل توجهی از افشار اجتماعی ناراضی از حکومت بویژه در پایتخت، با دریافت و تشخیص خود از وضعیت سیاسی و اجتماعی، درکی که هم واقعی است و هم تخیلی، در تنها بدیل موجودی که در برابرشان قرار دارد، یعنی انتخاب بین بد و بدتر، تغییر محتمل یا تثبیت مسلم، برای پیروزی نامزد اصلاح طلب خود در انتخابات شرکت می‌کنند. در حالی که بخشی دیگر و کوچک، که ما خود را جزو آن می‌شماریم، با حرکت از اصول و ارزش‌های دموکراتیک و آزادی خواهانه، از شرکت در چنین مضحکه‌ای خود داری می‌ورزد و دعوت به تحریم آن می‌کند. این دو واکنش متفاوت و متضاد، یکی از جانب افکار عمومی عاصی و دیگری از سوی اپوزیسیون تحریم کننده، هر دو، در جایگاه ویژه‌ی خود، «مشروعیتی» دارند و قابل فهم می‌باشند.

جنبش اعتراضی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ خاستگاه بی‌واسطه‌ی آن را باید در کارزار انتخاباتی نشان داد. در پی تب و تاب تبلیغاتی به نفع نامزدهای اصلاح طلب حاکمیت و در چهارچوبی تعیین شده توسط حاکمیت. نامزدهای منتسبی که به میانی جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه و قانون اساسی تئوکراتیک و ضد دموکراتیک آن و هم چنین به مجموعه‌ی بیلان سی ساله‌ی آن سوگند وفاداری و التزام یاد می‌کنند. جنبش خیابانی، در آغاز حرکت کمابیش خودجوش خود، نتیجه‌ی نامنتظره بودن نتایج انتخابات و تحقیر بزرگ ناشی از تقلبی است که همواره در تمامی انتخابات جمهوری اسلامی صورت گرفته است ولی این بار به صورتی گسترده و گستاخانه. این جنبش توسط آن دسته از افشار شهری، بویژه تهرانی و در این میان بخصوص جوانان و زنان، آغاز می‌شود که دل و امید فراوانی به پیروزی نامزد اصلاح طلب (بویژه میر حسین موسوی) بسته‌اند. اینان اکنون پی می‌برند که جناح سیاسی حاکم، حتا در میدان بازی ساخته و پرداخته‌ی خود، قواعد ساخته و پرداخته‌ی خود را زیر پا می‌نهد.

شدت آن چه که نامزد اصلاح طلب «بهت زدگی» می‌نامد، از اختلافی بزرگ و توهمی بزرگ بر می‌خیزد. از یکسو، اختلاف بزرگ بین آرای رسمی دو نامزد ریاست جمهوری که مبین تقلب و دستکاری در آرای مردم است. از سوی دیگر، توهمی بزرگ نزد اصلاح طلبان و افشار وسیعی که بویژه در شهرهای بزرگ به آن دو نامزد اصلاح طلب رأی داده‌اند. اینان، با توجه به شرکت وسیع مردم در حوزه‌های رأی گیری شهرهای بزرگ که خود در آن حضور یافته‌اند، پیروزی کاندیدای خود و به طور مشخص موسوی را مسلم و یا حداقل با اختلافی کم، قطعی می‌پندارند. میزان اعتراض و خشمی که در روز اعلام نتایج انتخابات و چندی بعد این افشار اجتماعی را با شعاری چون «رأی من کو؟» به خیابان‌ها می‌کشاند، در حقیقت، متناسب است از یکسو با میزان آن چه که تقلب بزرگ و حتا «کودتای انتخاباتی» می‌نامند و از سوی دیگر با آن چه که می‌توان توهم بزرگ نسبت به انتخابات در نظام جمهوری اسلامی نامید.

**۲- «کودتا» چون شعار، کودتا چون مفهوم.** در توصیف این روی داد، بخش مهمی از اپوزیسیون سخن از «کودتای انتخاباتی» می‌راند. اگر منظور از این تبیین سیاسی، تقلب انتخاباتی است که باید گفت تقلب در جمهوری اسلامی پدیدار نوینی نبوده و نیست. با این تفاوت که این بار در ابعاد بزرگ‌تر انجام می‌گیرد. در این صورت باید تصدیق کرد که ما با «کودتاهای» فراوانی در درازای تاریخ سی ساله‌ی جمهوری اسلامی سر و کار داشته‌ایم. و اگر چنین باشد، مقوله‌ی «کودتا» ویژگی و تمایز خود را از دست می‌دهد. به امری پیش پا افتاده (هر ۴ سال یکبار) تبدیل می‌شود. اما اگر مقصود، عمل «غیر قانونی» حاکمیت است که این نیز در جمهوری اسلامی همواره رایج بوده است. خاتمی در دوره‌ی ریاست جمهوری خود، بارها از بحران سازی روزانه‌ی دستگاه و مقامات دولتی و انتظامی صحبت می‌کند. بنا بر این استدلال باید از «کودتای مداوم» در جمهوری اسلامی سخن گفت. در این جا نیز مقوله‌ی «کودتا» باز هم ویژگی و تمایز مفهومی خود را از دست می‌دهد و به روزمرگی تبدیل می‌شود. اما اگر درک از «کودتا» همان مفهوم سیاسی حقیقی آن است که در این صورت باید گفت: کودتا بر ضد کی؟ علیه حاکمیت؟ ولایت فقیه؟ شورای نگهبان؟ اپوزیسیون اطلاع طلب؟... کودتای بخشی از نیروهای انتظامی علیه بخشی دیگر؟ بر ضد دولت؟ ... و سرانجام اگر این فرمول صرفاً جنبه‌ی تبلیغاتی- تهییجی بدون توجه به معنا و مفهوم اصلی آن دارد - که به باور نگارنده چنین است - در این حالت باید گفت که در حوزه‌ی دیگری قرار داریم. در حوزه‌ی شعار تبلیغاتی که برای خود می‌تواند معنایی داشته باشد اما نه در یک بحث توضیحی و تحلیلی.

**۲- پیشینه ی مبارزاتی، انباشت نارضایتی ها.** جنبش سبز، اما، حاصل پیشینه ای اعتراضی و مبارزاتی، اجتماعی و سیاسی است. رخدادی در بستر انباشت نارضایتی ها طی ۳۰ سال حکومت تئوکراتیک در ایران. تجاوز به آرای بخش های بزرگی از مردم در حقیقت نقش کاتالیز را در برآمدن جنبش اجتماعی ایفا می کند. این جنبش، بدون پیشینه ی مبارزاتی، بویژه طی دهه ی اخیر، نمی توانست رخ دهد. طی این سال ها، نارضایتی ها و خواسته های انباشت شده، با وجود سرکوب و اختناق، در شکل جنبش های اجتماعی و انجمنی متنوع اما محدود به کنشگران اجتماعی، خود را بروز می دهند. در شکل فعالیت ها و مبارزات جامعه ی مدنی. در شکل مبارزات گروه های مختلف متشکل از زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران، فعالان دفاع از حقوق بشر، روشنفکران معترض، کارگران و فعالان سندیکالیست، فعالان اقلیت های ملی، قومی و دینی... با دیدگاه ها و افق های گوناگون. بدین سان، پس از پایان شک ناشی از بهت زدگی، به سرعت، شعار های طرح شده در تظاهرات خیابانی از سوی بسیاری از شرکت کنندگان، از اعتراض به تقلب در انتخابات به خواسته های سیاسی و اجتماعی رادیکال تر سیر می کنند. جنبش سبز در حقیقت محصول نارضایتی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انباشت شده و پاسخ نیافته است. نارضایتی بخش های وسیعی از مردم، بویژه در میان اقشار متوسط شهری، از حکومت احمدی نژاد. از سیاست های او در تخریب هر چه بیشتر اوضاع اقتصادی، از انحصار قدرت در دست جناحی از حکومت اسلامی. از بحران سازی های دولت در عرصه ی بین المللی. از سرکوب آزادی ها و پایمال کردن حقوق شهروندان.

**۴- جنبش بسیارگونه، همزیستی ناهمسانی ها.** جنبش اعتراضی، در روندی که تا کنون پیموده است، برخلاف تصویری غالب، جنبشی همگون و یکدست نیست. «مردمی» که در آن شرکت می کنند نیز واحد و یکدست نیستند. در حقیقت ما همواره نه با «مردم» بلکه با با مردمان مختلف و متفاوت در موقعیت های طبقاتی و اجتماعی مختلف و با خواسته های مختلف سر و کار داریم. جنبش سبز، با وجود رنگ یگانه ای که به او داده اند، پویایی رنگارنگ، چندگانه و پلورالیستی است. این چندگانگی جنبش را ما در وجود گرایشات مختلف سیاسی مشاهده می کنیم. در حضور اقشار مختلف در جنبش. در فعالیت های گروه های مختلف در جنبشی که به واقع چندان خود جوش نیست و نمی تواند باشد. در این گونه جنبش های انبوهی و به اصطلاح «همگانی» (با این که جنبش سبز چندان نیز همگانی نیست) ما با بسیارگونه (۱) مواجه هستیم. بسیارگونه از بسیاری (چندان) و چندگونگی تشکیل شده است. پس تنها کمیته بزرگ نیست بلکه کیفیتی چندگانه نیز هست. بدین سان، «ما بسیاریم»، شعار پاره ای از فعالان جنبش سبز، نیمی از حقیقت را بیان می کند. ما بسیاریم، اما در چندگانگی مان. در تضادها و تمایزهای مان. پس نقش ما، انکار یا دور زدن تمایزها و اختلاف ها نیست. امری که ناممکن است. بلکه سازمان دادن هم زیستی ناهمسانی های مان در روند برخورد و چالش نظری، فلسفی، سیاسی و برنامه ای (پروژه ای) است.

**۵- مردمان واقعی، «مردم» مجازی.** به نسبت جنبش چندگانه، خواسته های جنبش نیز چندگانه است. با این که این چندگانگی در شعارهای سیاسی که همواره در سرشت خود خصلتی تقلیل دهنده و تلخیص کننده دارند، تبلوری چندان پیدا نمی کنند. و این، بنا بر قانونمندی «جنبش همگانی» است که یکی از ویژگی هایش، تحدید و پس نشانند (اگر نه قدغن کردن) اعلام و بیان اختلاف ها و تمایزهای واقعاً موجود است. به حکم ضرورت اتحاد و یکپارچگی جنبش که آرزویی بیش نیست.

مشکل اصلی ما در مناسبت با خواسته های اقشار شرکت کننده در «جنبش همگانی»، در نبود یا کمبود تحقیق و بررسی میدانی و جامعه شناسانه، همان طور که گفتیم، تبیین و تشخیص خواسته های واقعاً موجود است. در این شرایط، تعیین این که «مردم چه می خواهند؟» کاری بس دشوار و تأمل برانگیز است. بویژه در فقدان نقش سازماندهنده و هدایت کننده ی نهادها، گروه ها و سازمان هایی که بخش های مختلف اجتماعی را نمایندگی می کنند. و یا در فقدان تشکلات خود جوشی که اقشار مردم، مستقل از احزاب و سازمان های سیاسی، به وجود می آورند و از این طریق خواسته های خود را به طور مشخص ابراز می کنند. با این حال، در جنبش اعتراضی اخیر، گفتیم که خودجوشی کامل وجود ندارد. گروه ها، کمیته ها و فعالانی، بویژه از اقشار دانشجویی، فعالیت و نقشی قابل توجه ایفا می کنند. همواره باید تأکید کنیم که «مردم» چون پدیداری یگانه و واحد وجود ندارند که «چیزی» بخواهند، بلکه مردمان در چندگانگی خواسته های شان عمل می کنند. مردمانی که در نقطه ای، در لحظه ای معین و در اتفاقی، رخدادی تاریخی، همسویی ها و مشترکاتی را در خود می یابند که به اراده ای واحد می انجامد. اما اراده ای موقت، همواره متزلزل و ناپایدار.

**۶- آزادی منفی، آزادی مثبت.** با این حال آن چه که در باره ی خواسته های جنبش اعتراضی، حداقل تا کنون، می توان گفت این است که اقشاری که وارد صحنه ی مبارزه ی سیاسی و اجتماعی شده اند، خواهان کسب حقوق شهروندی و مدنی،

تغییر مناسبات مبتنی بر تبعیض به ویژه در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر، به رسمیت شناختن منزلت انسانی و سرانجام نفی دیکتاتوری و کسب آزادی و دموکراسی هستند. خواسته های برشمرده، در کلیات شان، بدون تردید خواسته هایی هستند که موجودیت تئوکراسی استبدادی کنونی ایران در شکل مطلق کنونی اش را نفی می کنند. از این چشم انداز، چنین خواسته هایی می توانند، در صورتی که شرایط لازم فراهم آیند، منتهی به تغییراتی ژرف در حوزه ی سیاسی ایران شوند. اما پرسش اصلی همواره باقی می ماند: کدام آزادی؟ آزادی، آری. اما صرفاً آزادی منفی، آزادی از (و یا نسبت به) چیزی دیگر؟ و یا آزادی مثبت، یعنی آزادی برای چیزی، هدفی و غایتی. در این جاست که از آن چه که «نمی خواهیم» (نه به جمهوری اسلامی و دیکتاتوری) به آن چه که «می خواهیم» یعنی به پروژه ی سیاسی اجتماعی می رسیم. به بیان دیگر، آزادی و دموکراسی برای چه؟ برای کدام مناسبات دیگر و با کدام مشخصات... پرسش هایی که، خارج از فرمول های تبلیغی و شعاری، پاسخ یا پاسخ های خود را در جنبش اعتراضی کنونی تا امروز نیافته است.

**۷- خواسته های زمانه، خواسته های تاریخی.** باید تأکید کنیم که خواسته های افشار شرکت کننده در جنبش اعتراضی با خواسته های تاریخی دو چیز متفاوت اند. یکی نیستند. هم مشترکاتی دارند و هم تمایزاتی. خواسته های افشار مردم برخاسته از دریافت های حسی و عینی آن ها می باشند. مناسبتی مستقیم با میزان آگاهی سیاسی - اجتماعی آن ها دارند. اما خواسته ها و طرح های سیاسی- اجتماعی از جانب کنشگران و مداخله گران سیاسی- اجتماعی مناسبتی مستقیم با دریافت و تشخیص آن ها از مرحله ی تاریخی دارند. این تشخیص مرحله ی تاریخی اما ملزومات و شرط هایی را باید بپذیرد. از جمله این که نمی تواند خواسته های مشروع افشار و طبقات را نادیده بگیرد. این که نمی تواند نسبت به واقعیت های عینی و ذهنی جامعه و هم چنین نسبت به مرحله ی تاریخی زمانه و جهان روا (اونیورسال) بیگانه باشد. این که خواسته های تاریخی نمی توانند در سطح خواسته های واقع بینانه و تحقق پذیر باقی بمانند بلکه فراسوی آن ها می روند. و سرانجام این که بالا بردن سطح خواسته ها توسط جریان هایی که مرحله ی تاریخی را وارد میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی می کنند، به معنای باورمندی به آرمانشهری است. اما آرمانشهری ای ممکن یعنی نامسلم، اصلاح پذیر و حتا قابل نسخ. و این همان تمایز آرمانشهری ما با مدینه های فاضله ی دینی و آرمان شهری چپ توتالیتار است. آرمانشهری ای که به «سیاست» جان و معنا می هد، ما آن را ناپهنگامی ممکن می نامیم. که در رخداد های اجتماعی می توانند، و نه به حتم و ضرور، پدیدار شوند، عروج کنند. آرمانشهری ممکن، به باور ما، در این مرحله از تاریخ ایران، جهان و عصر کنونی، جمهوری ای مبتنی بر دموکراسی، آزادی و جدایی دولت و دین (لائسیسته) است. جمهوری ای که البته به معنای پایان تاریخ و اندیشه و فلسفه ی سیاسی و مبارزه برای فراروی از مناسبات حاکم کنونی بر جهان یعنی مناسبات سرمایه داری نیست. اما این فراروی، این اندیشه و تلاش، به شرطی ارزشمند است که بتواند نو آفرینی خود را بر نقد و نفی سوسیالیسم یا کمونیسم توتالیتار، و بر گسست از بینش و اسلوب حاکم بر آن ها قرار دهد.

**۸- کسری عدالت اجتماعی، کسری تشکل پذیری.** جنبش آزادی خواهانه ی ایران دارای محدودیت هایی است. البته در تداوم، تکامل و تحول خود، این جنبش می تواند با ایجاد شرایطی و با شروطی بر این محدودیت ها چیره شود. پاره ای از آن ها را بر می شماریم:

یکم این که این جنبش هم چنان افشار معینی را در بر می گیرد. با گذشت ۶ ماه از آغاز آن، پایه ی اجتماعی این جنبش را همواره افشار متوسط و تحصیل کرده ی اجتماعی در شهرهای بزرگ بویژه مرکز تشکیل می دهند. افشاری که بیش از دیگران با اسباب و ارزش های مدرنیته در حوزه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آگاهی و نزدیکی دارند. از این نقطه نظر به طور طبیعی در برابر نظام استبدادی و تئوکراتیکِ نافای آن ارزش ها قرار می گیرند و قرار دارند. فعالان جنبش، بویژه در میان دانشجویان و زنان، با این که می توانند از افشار زحمتکش و «جنوب شهری» باشند، اما به طور عمده از درون افشار میانی و کمتر تحت فشار مشکلات اقتصادی بر می خیزند و یا به لحاظ موقعیت اجتماعی به این رسته تعلق دارند.

دوم این که جنبش اعتراضی اخیر، تا به امروز، بنا به خصلت انبوهی و به اصطلاح «همگانی» اش، جنبش های انجمنی، مشارکتی و سازمانی را پس نشانده است. با وجود این واقعیت که زمینه ها و ریشه های جنبش را باید از جمله در مبارزات فعالان جنبش های مشارکتی و جامعه ی مدنی پیش از ۲۲ خرداد یافت. این که فعالان جنبش های مدنی در تظاهرات خیابانی به صورت فردی حضور دارند، نافای این واقعیت نیست که جنبش های مشارکتی، مستقل و متشکل مدنی به صورت تشکل های

زنان، دانشجویی، کارگری، حقوق بشری، ملیت‌ها... به نام خود حضور و نقش فعال و مشهودی در جنبش ندارند. واقعیتی که نمی‌توان آن را تنها در سرکوب و اختناق رژیم توضیح داد.

سوم این که در میان خواسته‌های مختلفی که البته به طور ناقص از طریق شعارهای سیاسی کنونی بیان می‌شوند، جای طرح خواسته‌های اجتماعی در حوزه عدالت اجتماعی و دموکراتیسم اجتماعی خالی است. بدون تردید، این کسری عدالت اجتماعی و تشکل‌پذیری اجتماعی، شرایط نامساعدی برای رشد و گسترش پایه‌های اجتماعی و بویژه زحمتکشی جنبش فراهم می‌کنند.

**۹- بدیل اصلاح طلبی، تئوکراسی نرم.** جنبش اعتراضی فرصتی تاریخی به دست داده است تا جریان‌های سیاسی فرمیستی در ایران از اصلاح‌طلبان برخاسته و منشعب از دستگاه حکومت سی‌ساله جمهوری اسلامی تا بخشی از اپوزیسیون جمهوری خواه و چپ (بویژه در خارج از کشور)، به هم نزدیک شوند. با وجود شواهدی که مبین رادیکالیسم در جنبش اعتراضی ایران است، رادیکالیسمی که چون درختی می‌تواند جنگل را بپوشاند، رادیکالیسمی که می‌تواند به سبب سرکوب سبانه‌ی رژیم تا اندازه‌ای نیز رشد کند، اصلاح‌طلبی در تئوری و عمل، بر مبنای حفظ نظام کنونی با تصحیحات و تغییراتی، رو به رشد و گسترش در داخل و خارج از کشور است. به باور ما، جریان اصلاح‌طلبی در ایران، یعنی هواداری از تغییرات تدریجی و گام به گام با همکاری بخش‌هایی از حاکمیت اسلامی و با حفظ نوعی از تئوکراسی دینی (ولایت‌نظارتی به جای ولایت مطلقه) از پایگاهی اجتماعی و ایدئولوژیکی در میان اقلیت و طبقات مختلف و نه تنها اقلیت متوسط برخوردار است. از این رو این تصور باطل که رادیکالیسم جنبش اعتراضی به زوال گرایش اصلاح‌طلبی در ایران خواهد انجامید، که اصلاح‌طلبان را به زباله‌دان تاریخ خواهد انداخت... از پایه‌های مستدل و محکمی برخوردار نیست. در ایران، راه تحول به سوی گونه‌ای «جمهوری اسلامی نرم» با در بر گرفتن بخشی از حاکمیت فعلی تا نو‌اندیشان مذهبی و با اتکا به بخش‌های بزرگی از اقلیت و طبقات مردم، نه تنها مسدود نیست بلکه امکان‌پذیر است و هم‌چنان آینده دارد.

در این جا باید از حضور ممتاز بخشی از روحانیت در جنبش نام برد. این حضور فعال در عین حال به معنای استمرار دخالت دین‌داران و بویژه روحانیت در امور سیاسی است. دخالتی که همواره به نام شریعت‌راهنما و راهبر سیاسی انجام می‌پذیرد. با زبان دینی، زبان قابل فهم بخشی از عموم، بخش دیندار و نه با زبان عموم یعنی با ترجمه‌ی زبان دینی خود به زبان لائیک قابل فهم عموم (ایده‌ای که از هابرماس وام می‌گیریم). این اصلاح‌طلبی همواره متکی بر روحانیت اگر چه با ولایت مطلقه فقیه کنونی سرسازگاری ندارد اما مدافع گونه‌ای ولایت‌نظارتی و سرپرستانه‌ی دین و روحانیت بر امور کشور و دولت است و در نتیجه همواره در گونه‌ای تئوکراسی اما در شکل نرم آن باقی می‌ماند.

**۱۰- رخدادهای آفریننده، سه تلاقی.** اکنون، پرسشی که می‌ماند این است که آیا این محدودت‌ها و پس‌راندگی‌ها در جریان تحول و تکامل جنبش رو به کاهش خواهند رفت؟ آیا در آینده شاهد رشد و شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی اجتماعی با تمایزات و ویژگی‌های خود خواهیم بود؟ آیا کارکنان کشور، کارگران، کارمندان و شاغلین بخش‌های مختلف اقتصادی (دولتی و خصوصی) در شکل مبارزاتی اساسی چون اعتصاب عمومی و سیاسی (و نه صرفاً مطالباتی-اقتصادی) وارد صحنه خواهند شد؟ و سرانجام این که رخداد سیاسی-اجتماعی در ایران چه شکل‌های ویژه را در نوآوری خود، اگر نوآوری‌ای در کار باشد، به وجود خواهد آورد؟ پاسخ به این پرسش‌ها اکنون نابهنگام است. اما مسلم این است که چنین امری بدون مداخله‌گری جنبش‌های مدنی، مشارکتی و متشکل با ویژگی‌ها و تمایزهای خود، بدون گسترش مبارزات از سطح اقلیت‌میان و دانشگاه‌ها به محیط‌های کار و تولید، از شهرهای بزرگ و میادین بالای شهری به شهرستان‌ها و میادین پایین شهری، میسر نخواهند بود. هم‌چنین نیز، این امور بدون فراروی از جنبش شعاری و دامن زدن به جنبش فکری و سیاسی به منظور طرح ریزی اثباتی‌آلترناتیو جمهوری اسلامی - گذار از چه نمی‌خواهیم به چه می‌خواهیم و آن هم نه در کلیات عام و نامشخص بلکه در مشخصات - و چالش میان پروژه‌های سیاسی - اجتماعی... امکان‌پذیر نخواهند شد.

در یک کلام، آیا جنبش می‌تواند به رخدادی آفریننده (و نه صرفاً نفی‌کننده) تبدیل شود؟ رخداد چون اتفاقی نابهنگام، بدیع و بی‌سابقه که چیزی نو خلق کند. چنین رویدادی ناگزیر از تلاقی سه چیز بر می‌خیزد: انسان، واقعیت و ایده. انسانی که با دیگر انسان‌ها در جنبش‌های مشارکتی همراهی و همکوشی می‌کند. واقعیت چون واقعیتی درونی، اندرپاش (۲) و نه برین، قدسی، خدایی و یا واقعیتی زمینی اما همواره قدسی و برآمده از قدرت، دولت و سلطه. سلطه‌ی فردی، کاستی، قشری یا طبقه‌ای معین. و سرانجام تلاقی این دو (انسان و واقعیت در خود) با ایده. در بستر واقعیتی که نام بردیم، انسان‌های مشارکتی هستی

و مناسبات خود را خود به دست می گیرند و به دست خود نیز همواره تغییر می دهند. پس نیاز آن ها به ایده هایی است که در پرتو آن ها، مبارزه برای دگرگون سازی خود و واقعیت را به پیش برند.

**۱۱- موضع ما: نقد، مبارزه و آرمانشهری ممکن.** موضع و مداخله ی ما و به طور کلی جمهوری خواهان لائیک و چپ دیگر و غیر توتالیتر در جنبش اعتراضی ایران چه می تواند باشد؟ با توجه به آن چه که رفت، مناسبات ما با این جنبش، مناسبات بین دو چیز خارج از هم نیست. جنبش اعتراضی ایران *اُبژه* ای بیرونی نیست که ما را تنها در برابر مسأله ی پشتیبانی از آن قرار دهد. ما در درون جنبش هستیم ولو این که در خارج از کشور فعالیت می کنیم. همین رابطه با جنبش را، به نوعی، گروه ها و فعالین متشکل جامعه ی مدنی در داخل کشور دارند. آن ها نیز، هم در درون جنبش قرار دارند و هم، در عین حال، خارج از آن. تا آن جا که در جنبش همگانی تفاوت ها و تشکله ها به نفع یکسان سازی پس رانده می شوند.

مناسبات ما با جنبش دوگانه است. مناسباتی مبتنی بر اتفاق و انتقاد. ما همراه جنبش اعتراضی و همبسته با آن در مقابله با نظام جمهوری اسلامی عمل می کنیم. در نفی دیکتاتوری و استبداد و در دفاع از آزادی های اساسی، حقوق بشر و شهروندی. ما در ضمن به نقد کاستی های جنبش و مواضع اصلاح طلبان در حفظ تئوکراسی دینی در هر جا که چنین تشخیص دادیم می پردازیم.

ما در عین حال در این جنبش از آرمانشهری ممکن دفاع و برای متحقق ساختن آن مبارزه می کنیم. پروژه ی سیاسی - اجتماعی ما همانا جمهوری ای دموکراتیک، لائیک و اجتماعی است. در این راه، مبارزه برای لغو قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی دیگر می تواند از یکسو، به چالش میان برنامه ها و پروژه ها دامن زند و از سوی دیگر، شرایط رشد آگاهی سیاسی اقلشار و طبقات مختلف برای تغییرات اساسی در ایران را فراهم آورد.

پروژه ی جمهوری دموکراتیک و لائیک به طور عمده در چالش با پروژه ی اصلاح طلبی قرار دارد. دیگر پروژه هایی چون پادشاهی، چپ توتالیتر و غیره نیز البته مطرح اند، اما نه در همان مرتبه و اهمیت. پروژه ی اصلاح طلبی یعنی طرح اصلاحات تدریجی و مدیریتی با حفظ ستون هایی مهم از نظام جمهوری اسلامی. یعنی ادامه ی سلطه ی روحانیت و تئوکراسی در شکلی دیگر. اصلاح طلبی، گر چه ممکن است قادر به تغییراتی در نظام شود، اما بطور اساسی تهی از آرمانشهری است و بنا بر این نمی تواند راه نمای کار ما قرار گیرد. معنای «سیاست» و «کار سیاسی» در برداشت، فلسفه و بینش ما (جهان بینی ما) که با معنای سیاست چون مدیریت وضع موجود مغایرت تام دارد، جدا از آرمانشهری یا *اوتوپیا* نیست. اما آرمان و *اوتوپیا*ی ممکن که برای آن می ارزد شرط بندی کرد. یعنی تلاش و مبارزه کرد. هر چند که تحقق بخشیدن به این آرمانشهری ممکن در جنبش فعلی و در این برهه از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نیز محتوم و مسلم نیست.

-----  
\* از گفتگوهای سارتر و بنی لوی. رجوع کنید به مقالات نگارنده در *طرحی نو*، نشریه ی *شورای موقت سوسیالیست های چپ*

ایران: [www.tarhino.com](http://www.tarhino.com)

\*\* لئو اشتراوس در *فلسفه ی سیاسی و تاریخ*.

۱. بسیارگونه: multitude

۲. اندرپاش: immanent